

۷۰

۱۲۱

گزیده مایه‌های از گفتارهای عرفانی

خرداد ۱۳۹۳ (قسمت سوم) تیر ۱۳۹۳ (قسمت اول)

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب‌علی‌شاه)

صد و هشتاد و هشتم

تابستان ۱۳۹۳

فهرست

جزوه صد و هشتاد و هشتم

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه)

خرداد ۱۳۹۳ (قسمت سوم) و تیر ۱۳۹۳ (قسمت اول)

عنوان

صفحه

- عرفان عین اسلام است / گناه خطاهایی که اشخاص در اثر جهل می‌کنند، به گردن کیست؟ / در مورد کسی که در اثر جهل چون به اسلام علاقه مند است و دین اسلام را مخالف این درویشی می‌داند، نمی‌آید درویش شود / بار مسئولیت تمام جامعه به گردن ماست. ۹
- در مورد اینکه سؤال شده خداوند چرا شیطان را خلق کرد؟ / درباره‌ی شیطان به عنوان ممتحن بزرگ / ما باید سعی کنیم در تماس مان شرّ ایجاد نشود / شرّ و خیر و خوب و بد از ما و اعمال ما ناشی می‌شود. ۱۴
- راجع به خلق کردن به عنوان قدرت خداوند / منظور از به کار بردن عقل در «أَفَلَا يَعْقِلُونَ»، درک عظمت و قدرت خداوند است / در مورد ذکر و فکر / فکرتان در اختیار خودتان نیست بلکه شما معمولاً در اختیار فکر هستید / هر کسی یک

مقداری بر فکر مسلط است / وقتی ذکر می‌گوییم در این معنا
بمانیم و دقت کنیم / ذکر، فکر را در اختیار شما می‌گذارد /
اثری که ما، در هر چیزی قائل هستیم، آن اثری است که
خداوند به آن می‌دهد / درباره‌ی حالات مختلف عرفا و در

مورد شیطان. ۲۰

درباره‌ی بیعت / در مورد بیعت گرفتن پیغمبر و ائمه و
اقطاب / بیعت با قطب است، با هر یک از مشایخ هم که
بیعت می‌کنید یا بعد از هر قطبی تجدید بیعت می‌کنید، در
واقع آن بیعت با قطب است / گفته‌اند دنیا را به آخرت
ترجیح ندهید، برای آخرت کار کنید و نه برای دنیا / دنیا
یعنی هر چیزی غیر خداست / راجع به تقیّه / در مورد
مشکلات ازدواج و زندگی زن و شوهر و درباره‌ی زندگی

آرام همسری. ۲۸

درباره‌ی مصافحه / در مورد طلب / مطالبه و اظهار بیعت و
تقاضای قبول این بیعت یک امر اجباری نیست / تمام

دستورات از جانب بزرگان، محترم است. ۳۵

در مورد روزه و ماه رمضان و رؤیت ماه برای شروع رمضان و
اختلافات و جار و جنجال عقیدتی که راجع به رؤیت

ماه هست. ۳۹

قرآن برای ما و برای همه‌ی مسلمین جهان دستورالعمل است / حالات مختلفی که در تمام طول زندگی برای انسان پیدا می‌شود، جایی که باید سختی و خشونت به خرج دهد و جایی که باید نرمی و ملایمت به خرج دهد / ما باید با عقل شرعی، در واقع با عقل فقری تشخیص بدهیم. اگر کسی راه به خدا داشته باشد و وظایفی که خدا گفته انجام بدهد،

خداوند این تشخیص را به او عطا می‌کند. ۴۱

در مورد کسی که ناسزا می‌گوید یا کسی که مناجات الهی بر زبان جاری می‌کند، همه‌ی اینها بعد از گردش به روح انسانی برمی‌گردد یعنی آن مرحله و مرتبه‌ای که کارها را تقسیم‌بندی می‌کند / همه‌ی اعمالی که ما انجام می‌دهیم از یک منبعی دستور داده شده است / در مورد علّت شهادت

دست و پا، خداوند خودش بر همه چیز آگاه است. ۴۳

محدودیت‌هایی که برای انسان در ماه رمضان مقرر شده، به نفع معنویّت انسان است / نیرو و فعالیت و قدرت روانی شخص بعد از ماه رمضان بیشتر شده هر چند که لاغر شود / روزه نیروهای معنوی و ظاهری بدن را در اختیار اراده‌ی شما قرار می‌دهد / تغییر وضع زندگی، شما را از اطاعت عادت آزاد می‌کند / در مورد انسان به عنوان خلیفه‌ی خداوند / روزه اگر

زحمت دارد، خداوند این را به عنوان تکامل و کمال برای
انسان قرار داد / مهمترین قدرت که خداوند به ما داد، این
است که قدرت بر نفس خودمان داشته باشیم. ۴۸

فهرست جزوات قبل ۵۵

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک‌تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه، ذکر و فکر، بیعت و تشرّف، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، امر به معروف و نهی از منکر، آداب حضور در مجالس فقری) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

نامه‌های مختلفی که می‌رسد می‌خوانم، یکی ارتباط نویسنده است با مخاطب. در این ارتباط گاهی در نامه‌ها این ارتباط کاملاً شخصی است، حالا بعضی‌ها جواب دارد یا جواب ندارد، آن بحث دیگری است ولی بعضی از همین نامه‌های شخصی، نشان‌دهنده‌ی یک حرکتی در جامعه و یک نهادی است که نه اینکه به آن جواب می‌دهد بلکه باید فکر کنیم که یک چنین چیزی به وجود آمده. مثل اینکه بسیاری دیده شده که مریضی یک کسالت ظاهراً عادی دارد، طبیب می‌آید، یا از قوم و خویش‌هایش که طبیب عبوری است. همان اول نگاه می‌کند، می‌بیند دستش یک جوش کوچک دارد، اصلاً از فکر مریض مثل اینکه فراموش می‌کند. نگاه آن می‌کند بعد می‌فهمد که این جوش به این کوچکی، علامت یک بیماری خیلی بزرگی در درون این است. باید به درمان آن بیماری پردازد و نگرانی‌اش از آن بیماری است نه از این جوش. به این جوش یک خرده مرکورکروم بزنند تمام می‌شود. بسیاری از نامه‌ها، به منزله‌ی یک جوشی است در بدن.

البته این مطلب به بیان‌های مختلف، گفته شده بود ولی اینکه حالا من می‌گویم یک جنبه‌ی در واقع، مثل زننده‌ی نیش دارد به

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۳۱/۳/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

انسان یعنی این نشان‌دهنده‌ی آن بیماری نیش‌دار است.

یکی نوشته است که من خیلی علاقه‌مند به عرفان هستم و دلم هم می‌خواهد بیایم ولی دو مورد هست که مانع من است، حالا یک موردش را کار نداریم، اولش این است که من به اسلام خیلی علاقه‌مند و دلبسته‌ام، نمی‌خواهم غیر از اسلام چیزی قبول کنم. یک چنین چیزی.

این نیشی است که بعضی‌ها، لباس دوستی حتی ممکن است داشته باشند، به ما می‌زنند. این شخص نمی‌داند که عرفان، عین اسلام است یعنی روح اسلام است. مثل اینکه بگویند من به این شخص علاقه‌مندم به شرط اینکه اصلاً جان نداشته باشد، جان نداشته باشد یک جسدی است! این فکر از آن کسی است که از نامه‌اش از همین لحنش، می‌فهمم که این شخص خالصی است، حقه‌باز نیست، در نیتش خالص است. این جهل به چه اندازه اثر می‌کند؟! آقایان می‌گویند این جهل تقصیر شماست.

ولی اینطور نیست. علی ع بیست و پنج سال خانه‌نشین بود، مثل ظاهراً یک وزیر در درگاه خلافت بود. وزیر معتقدی که به حرفش همه جا گوش می‌دادند ولی آنهایی که به ولایت علی معتقد نبودند ولی به ولایت اسلام (به قول خودشان) معتقد بودند، به مقام علی جاهل بودند. این جهل اینها تقصیر کیست؟ تقصیر

علی است؟ علی می‌گوید: امری که خدا به پیغمبر کرده است، آن ادامه دارد، تمام نمی‌شود. این تقصیر آنهایی است که جلوی علی را گرفتند. حالا این شخص که چنین جهلی دارد، تقصیرش به گردن کسانی است که این جهل را در او موجب شده‌اند که ایجاد بشود.

در یک نامه‌ی دیگری، می‌گوید، یکی از او پرسید از یک آقای فلان که کسی خواستگار دختر من است، ما تحقیق کردیم، خیلی خوب است، هیچ عیبی ندارد، فقط صوفی است، صوفی گنابادی است. در پاسخش این آقای محترم فرموده است که احتیاط کنید بهتر است! درست است صریحاً منع نکرده ولی یک چنین عبارتی گفته است.

یا در یک محاکمه از محاکمه‌ای که یکی از خود آقایان کرده، زنش طلاق از شوهرش می‌خواهد و از دلایل بعد که می‌خواهد قاضی رأی بدهد، به قاضی می‌نویسد این آقا اخیراً صوفی هم شده است. آن آقای رئیس محکمه، معتقد به طلاق است که این آقا صوفی است!

آخر گناه این خطاهایی که اشخاص در اثر این جهل می‌کنند به گردن کیست؟ یک گوشه‌اش ممکن است به گردن بعضی از ماها که کوتاهی کرده‌ایم، باشد. وقتی که ما در دستورات

خودمان دقت نمی‌کنیم یا اغراق و مبالغه می‌کنیم، ما می‌گوییم صورت نماز کافی نیست. نمی‌گوییم لازم نیست، کافی نیست یعنی نماز را به این شکل که انجام دادید، باید به یاد خدا هم باشید. با این نماز به معراج رفته باشید، ولو یک قدم. بعضی‌ها از آن طرف افتاده‌اند، اغراق می‌کنند می‌گویند که چون صورت نماز لازم نیست، ما اصلاً نماز نمی‌خوانیم. نماز نمی‌خوانند و کوتاهی می‌کنند. آنوقت آن کسی که به اسلام علاقه‌مند است و دین اسلام را مخالف این درویشی می‌داند، همین کوتاهی را که می‌بیند، نمی‌آید درویش شود. این برای او یک جهلی ایجاد می‌کند که می‌گوید بله، من پنج نوبت نماز را به موقع می‌خوانم، این آقا درویش است ولی نماز نمی‌خواند. این حق دارد بگوید درویشی یک چیزی غیر از این اسلام است. اینجا به گردن آن کسانی است که در وظایف خود کوتاهی می‌کنند یا اغراق و مبالغه می‌کنند، به اصطلاح تندروی می‌کنند.

ما، در ضمن اینکه با بیعت، یکی از درهای عمده‌ی الهی که همیشه باز است، در ولایت به ما لبخند می‌زند، در عین حال بار مسئولیت تمام جامعه هم به گردن ماست. وقتی می‌فرماید: **كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ**، همه‌ی شما به منزله‌ی چوپان‌ها هستید که راهنمایی باید بکنید و همه‌تان مسئول دیگران هستید،

در اثر این جهل، حسینیه‌ای را خراب می‌کنند، بولدوزر می‌زنند، از بین می‌برند و امثال اینها. حالا ما چون خیلی غرق ماده هستیم، مادّی می‌گوییم. چه کسی باید جبران این را بکند؟ همان آقایانی که خودشان تشویق کرده‌اند؟ نه!

ان شاء الله خداوند ما را از شرّ این وسوسه‌ها و آقای طلبی که باعث به هم ریختن زندگی ما، اعتقادات ما و دوست ما می‌شود، حفظ کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۲

این بحث در ذهن بشر هست که خداوند خالق همه چیز است. هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ^۳، اگر اینطوری است پس خداوند چرا شیطان را خلق کرد؟ این سؤالی که به این صورت مدوّن در ذهن خیلی از به قولی علما ایجاد شده، به وجود آمده، شبیه همان داستانی است که موسی علیه السلام از خداوند پرسید: خدایا! همین کِرم را که در ته حوض است را چرا آفریدی؟ خداوند فرمود: تو که حالا یک بار می‌گویی، این کِرم هفتاد بار از من پرسیده که این موسی را چرا آفریدی؟ این یک نحوه جواب است. در این نظامی که خداوند آفریده همه‌ی اینها باید باشند. شیطان را هم که آفریده، علی‌القاعده آن اولی که شیطان را آفریده، جزء نیروهای ماوراءالطبیعه بوده یعنی خداوند یک مقداری مخلوقات طبیعی، طبیعت، ماده آفریده، همینی که همه می‌بینیم و یک مقداری، یک تعدادی مخلوقات غیرمادّی، ماوراءالطبیعه آفریده که این ماوراءالطبیعه شامل جن هم می‌شود، ملائکه هم می‌شود، شیاطین هم می‌شود. آخر چطور شد، خود اینها که این سؤال را می‌کنند، قبل از این یک سؤال مهمتری هست، شیطان در صف

۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۳۱/۳/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۳. سوره حجر، آیه ۸۶ / سوره یس، آیه ۸۱.

ملائکه بود همه قبول کردند سجده کردند، شیطان سجده نکرد. اگر شیطان ملائکه نبود، چرا در صف ملائکه بود؟ خدا نمی‌شناخت؟! خودش آفریده بود، خودش نمی‌شناخت که این نباید در این صف باشد، برود صف دیگر؟! چیزی نگفت ولی خدا گفت تو هم جزء اینها هستی. بعد هم که خداوند خبر می‌دهد، می‌گوید ما گفتیم بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس. مگر ابلیس جزء فرشتگان بود؟ همه‌ی اینها نشان می‌دهد که خلقت اولیه‌ی ابلیس با نوع و طبیعت فرشتگان جور بود، یکی بود و همین جهت هم موجب است که بعضی از عرفا، بعضی از محققین جرأت نمی‌کنند شیطان را لعنت کنند. با او میانه ندارند ولی جرأت نمی‌کنند شیطان را لعنت کنند. آن داستان مشهور هم هست که یکی گفت: لعنت بر شیطان، شیطان حاضر شد گفت: من این کارهایی که تو می‌گویی، به خاطر نمی‌رسید! حالا تو می‌گویی لعنت بر من؟! از طرفی پیغمبر فرمود: شَيْطَانِي أَسْلَمَ بِيَدِي، شیطان که آنچه قرآن گفته، یک شیطان که همان ابلیس باشد، بیشتر نیست. آن شیطان هم چطور به امر خدا که فرمود: سجده کنید، تسلیم نشد، به پیغمبر تسلیم شد؟! این مثل همان کسی است که (خدا رحمتش کند) می‌گفت این سفره‌ی حضرت آقا را که خدا و پیغمبرش نمی‌توانند، مگر حضرت عباس کاری بکند. حالا

نه! این از نظر ما شیطان است، در خلقت خدا همه یکی هستند. خداوند شیطان را هم لازم دارد، حتی این قلمرویی است که استدلال و کتاب و نوشته نیست هر کسی با فکر خودش یک طوری حل کرده که بعضی‌ها می‌گویند: خداوند بعد دید که شیطان را لازم دارد، خوب است، بد نیست. او را برای امتحان دیگران نگه داشت. همه‌ی پیغمبران، همه را بعد از آنکه امتحاناتی می‌دادند، شیطان را به جانشان می‌انداخت، وسوسه کند ببیند گمراه می‌شوند یا نه؟ سه بار آمد حضرت ابراهیم را خواست وسوسه و گمراه کند، نتوانست. چندین بار برای امتحان پیغمبر ما آمد. عیسی عاشق را (خود/ناجیل نوشته‌اند) بعد از آنکه با حضرت یحیی بیعت کرد، حضرت یحیی مأمور به ریاضتش کرد که برو بالای کوه چهل روز ریاضت بکش و بعد نوشته: خداوند، ممتحن بزرگ را برایش فرستاد. ممتحن آمد سه تا امتحان کرد، از عیسی پرسید که تو می‌گویی مرگ و زندگی به دست خداست؟ گفت: بله، گفت: پس اگر اینطوری است، خودت را از همین کوه پایین بینداز، اگر خدا خواست زنده می‌مانی و اگر نخواست، نه! گفت: این کار را نمی‌کنم برای اینکه من حق ندارم خدا را آزمایش کنم، خدا من را آزمایش می‌کند. گفت: روزی تو از کجا می‌آید؟ گفت: روزی هم از خدا. گفت: پس دعا کن که همین سنگ‌ها همه نان بشود بخوری،

دیگر نیروی دنبال کار. عیسی گفت: اگر خدا بخواهد از همین سنگ هم می‌تواند نان درست کند، اگر هم نخواهد، به من گفته نان کجا هست، برو. بعد نشان داد به چشم عیسی، کاخ سلطنت ایران آنوقت که خیلی مجلل بود. نشان داد کاخ روم را آن هم خیلی مجلل و نشان داد یک کاخ دیگری. بعد به عیسی گفت که این کاخ‌ها را که می‌بینی در اختیار من است، اگر به من سجده کنی همه‌ی اینها را به تو می‌دهم. حضرت فرمود: نه! شاید هم گفت که: اگر هم کاخ در اختیار توست، کاخ و صاحبِ کاخ در اختیار خداوند است. از امتحان که موفق بیرون آمد و نمره‌ی بیست گرفت، آنوقت دیگر پیغمبری او اعلام شد. بنابراین شیطان از نظر ما شیطان است و حتی می‌شود این آیه‌ی قرآن را که قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ^۴، از شر آنچه آفریدی، نه اینکه شر آفریده، نه! هر چه آفریده بعضی‌هایش برای ما شر است. فی‌المثل یا به عکس می‌گویند آب دهان مار (یعنی همان زهر است دیگر) برای ما زهر است، آب دهان ما هم برای ما زهر است. قدیم می‌گفتند وقتی دهانش را باز می‌کند اگر تُوَف در آن بیندازید، می‌میرد. پس خداوند که مار را آفریده، شَرِّی در او آفریده. نه در خود مار شر آفریده، نه اینکه خودِ مار شر است، خودِ مار شر نیست، هزاران هزار دوا هم

می‌گیریم. از نظر ما، مار شرّ است بنابراین می‌شود گفت که خداوند شرّی نیافریده. از تماس این مخلوقات با هم و خلقت این مخلوقات با هم، شرّ ایجاد می‌شود. ما باید سعی کنیم در تماس مان شرّ ایجاد نشود نه اینکه شرّ جداگانه خلق می‌شود، نه! شرّ جزء همین مخلوقات است.

در آیات هست یا خودمان هم در زندگی می‌بینیم، بعضی وقت‌ها آنچنان فشارهایی به ما ظاهر می‌آید، فشار روحی و ناراحتی پیش می‌آید که ما فکر می‌کنیم این زحمت‌ها و این رنج را خدا چرا آفریده؟ خدا رنج را نیافریده، خدا ما را آفریده که کارمان شرّ است. البته این بحث‌هایی است که می‌کنند ولی مهمتر از این بحث، عمل و فکر خودمان است. باید خودمان فکر کنیم در هر حالی می‌توانیم حتّی آن عذاب‌هایی که به ما می‌دهد، عذابی که خداوند می‌گوید که می‌دهد، کسانی می‌فرستد مأمورین عذاب. هر چه به او ترحم می‌کنید می‌گویید آید داد بیداد! ما را بیچاره کرده، یک خرده تخفیف بده. گوش نمی‌دهد. خدا می‌گوید فرشتگانی هستند که جز به آن امر الهی توجّه نمی‌کنند ولی فرشته هستند. همان‌هایی که به ما زجر می‌دهند، فرشته هستند. اگر ما فکر کنیم آن زجر هم که ما زجرش می‌دانیم، فایده‌ای دارد، معلوم می‌شود آن فرشته، آن فایده را هم برای ما آورده ولی آن زجر را هم

او مأمور است. به هر جهت همه‌ی اینها شرّ و خیر و خوب و بد از ما و اعمال ما ناشی می‌شود. ظاهراً می‌بینیم اگر ما در اعمال مان کوتاهی کنیم، خلافی نشان بدهیم، به خودمان برمی‌گردد. بله، برمی‌گردد به خودتان ولی انعکاسی به خارج هم دارد. همین مثالی که برای آقایان جلسه‌ی قبل نقل کردم که خانمی می‌گوید: من علاقه‌مند به عرفان هستم ولی دو مانع دارم، یک مانع این است که چون به اسلام خیلی علاقه‌مندم یعنی اینجا بیایم از مسلمانی بیرون می‌آیم! چرا این فکر ایجاد می‌شود؟ از اعمال ماست که ان‌شاءالله چنین فکر جاهلانه‌ای ایجاد نشود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۵

آیه‌ای در قرآن راجع به خلق کردن هست. البته توجه کنید به تنهایی این آیه را در نظر نگیرید، آیه‌ای قبلش هست و آیه‌ای بعدش هست که چرا در اینجا چنین حرفی را گفته؟ اینها در معنای آن مؤثر است. راجع به خلق کردن، می‌فرماید البته فقط خداوند خلق می‌کند یعنی از هیچ، چیزی به وجود بیاید. بعضی‌ها می‌گویند خلق عبارت از این است که از ترکیب چیزهایی که موجود هست، یک چیز جدید به وجود بیاوریم. این است که در قرآن هم راجع به خلق زیاد گفته شده. اینکه به خلق بیان کرده، برای اینکه خلق کردن خدا را ما می‌بینیم ولی ابداع را نمی‌بینیم یعنی خداوند از هیچ، یک چیزی به وجود بیاورد، نمی‌بینیم. ندیدیم. همین آسمان‌ها و زمین، همه‌ی اینها یک روزی نبوده، حالا هست یعنی خداوند از هیچ به وجود آورده ولی ما که آن روز نبودیم. شعر مثنوی مثال می‌زند می‌گوید: حشرات و این چیزها که پیدا می‌شوند، یک فصلی دارند به دنیا می‌آیند و از بین می‌روند، بشر هم حتی همینطور است. مثنوی در این باره می‌گوید: «پشه کی داند که این باغ از کی است؟» پشه‌ای در باغ به دنیا آمده نگاه می‌کند، چه می‌داند این باغ از کی است؟

پشه کی داند که این باغ از کی است

در بهاران زاد و مرگش در دی است

یک مدت عمری دارد. هر چه هم عمر طولانی باشد نسبت به عمر جهان، کوتاه است. در خطبه هم می‌گویند: باریء الخَلَاقِ الأَجْمَعِین، باریء یعنی از هیچ به وجود آوردن. بعضی چیزهایی که در عالم وجود، خلق است یعنی حتی مثل این ساختمان. یک ساختمانی برج است، این یک روزی بوده ولی ما یک مرتبه می‌بینیم در این تهران، خیابانی اصلاً هیچی نداشت، یک مرتبه اینها خلق شد، از زمین جوشید. گفته‌ی ما ملاک نیست همه‌ی این خلق را خداوند به عنوان قدرت خودش گفته است. به اینهایی که خودشان را خدا می‌دانند یا به بتی متوسل هستند یا به خدایی غیر از الله متوسل هستند، خطاب کرده است: من این چیزها را خلق کردم، تو چه خلق کردی؟ می‌توانی خلق کنی؟ از خلق خودت خبر داری؟ نه! خلق یک روزی نبوده و حالا هست پس یک روزی هم باز نخواهد بود. از این بودن فعلی بخواهد به نبودن برسد، باید یک مسیری طی کند، همانطوری که از نبودن به بودن، مسیری طی کرد، راهی را آمد که ما می‌بینیم. در همان جا هم گفتند، قرآن هم به عنوان خلقت، قدرت خودش فرموده است. در اینجا هم بعد از آنکه به عنوان خلقتِ خودش فرموده

است، می‌گویید خلقی که شماها می‌کنید، اگر به کاری نگیرید، دیگر ولش کردید رفته. این ساختمان را ساختید، خلق کردید مثلاً، آجر و سیمان و اینها آوردید با هم ترکیب کردید، این ساختمان شده. دیگر وقتی ساختید تمام شد، دیگر در ساختن آن شما اثری ندارید، می‌توانید کلنگ بردارید خرابش کنید ولی در ساخت آن اثری ندارید. همانطوری که اول ساختید، همانطور هست. اما خداوند می‌گوید: وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ^۶، وقتی عمر به او دادیم، یک مدتی گذرانند، ما خودمان آن خلقتش را یک خرده شل می‌کنیم. از آن قدرت اولیه که دارد، به تدریج کم می‌کنیم تا وقتی که این طرفی شود. ما این ظاهر را می‌بینیم که کسی به دنیا آمد، بزرگ شد فعالیت کرد، کار کرد بعد اول کمرش درد گرفت، چشمش کم سو شد، گوشش سنگین شد به تدریج همینطور شد تا رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ شد ولی ما خودمان در آن دخالت می‌کنیم یعنی خلقی نیست که از قدرت ما خارج باشد وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ، کسی را که «ما» به او عمر دادیم، «ما» خودمان این کار را می‌کنیم. قرآن خطاب به ماها می‌گوید: أَفَلَا يَعْقِلُونَ؟ فکر نمی‌کنید؟ در همین جا عقل‌تان را به کار ببرید که این کیست؟ پس این به کار بردن عقل در اینجا منظور درک عظمت و قدرت خداوند است. از این آیات

خیلی هست.

در عرفان می‌گوییم ذکر و فکر. ذکر یک امر ارادی است یعنی تصمیم می‌گیرید که نماز بخوانید، باید بایستید الله اکبر بگویید و امری است ارادی، برای چه این کار را می‌کنید؟ برای اینکه به معنای آن لفظ توجه کنید، وقتی می‌گویید: لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ هیچ تحوّل، هیچ قدرتی نیست مگر وابسته به خداوند است و بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، مگر در اختیار و وابسته به قدرت خداوند. این را به زبانی می‌گویید، اگر این را به یک نفر ژاپنی بگویید، می‌گوید چه می‌گویید؟ هزیان می‌گویی؟ دیوانه شدی؟ به یک عربی بگویید، می‌فهمد. به یکی دیگر بگویید، می‌فهمد که آن فهم البتّه اگر به آن ژاپنی، به آن انگلیسی، به آن روسی به اینها بفهمانید و به فکرش باشد، فکرهایشان یکی است. زبان‌شان فرق می‌کند ولی آن فکرشان تقریباً یکی است برای اینکه هر کسی یک طور خدایی دارد. یک وقتی قرآن را باز می‌کنید، می‌خوانید دقّت می‌کنید ولی همینطوری می‌خوانید. یک وقت می‌بینید که یک حزب خواندید، هیچی نفهمیدید، بگویند یک کلمه از اینکه خواندید را بگو. یادتان نیست. برای اینکه ذکرتان که در اختیارتان بوده، کتاب خدا را خوانده ولی فکرتان در اختیار خودتان نیست بلکه شما معمولاً در اختیار فکر هستید. این درجاتی دارد، هر کسی

یک مقداری بر این فکر مسلط است یعنی فکرش هم در اختیار خودش است ولی نه خیلی و نه همه. ما هدف‌مان این است که اولاً وقتی ذکر می‌گوییم، در معنای ذکر حل شویم، به قولی ذوب (حالا اصطلاح کردند ذوب در ولایت)، در این معنا بمانیم دقت کنیم. منتها یک وقت هست که این ذکر به کمک‌تان می‌آید که بر فکر مسلط شوید. مثل اینکه وقتی می‌خواهید سوار دوچرخه بشوید یکی می‌آید دست‌تان را می‌گیرد، دوچرخه را می‌گیرد، سوارتان می‌کند، کمک می‌کند. ذکر هم فکر را در اختیار شما می‌گذارد که در همان معنای آن ذکر، فکر کنید. بنابراین اگر در موقع ذکر دنباله‌ی افکار متشتتی که قبلاً داشتید، در خود ذکر هم باز نتوانستید، مایوس نشوید، نگران نشوید. تکرار کنید برای اینکه ذکر برای همین است که بر این افکار مسلط بشوید یعنی فکرتان در اختیار خودتان باشد. البته این صددرصد نمی‌شود برای اینکه یک وقایع ناگواری می‌افتد همه‌اش در فکرش است یا وقایع شادی و امثال اینها. بنابراین نگران نباشید منتها هر دفعه، هر زمانی سعی کنید که بیشتر بر فکرتان مسلط بشوید تا تدریجاً پیشرفت کنید. ان شاء الله.

سکنجبین که همان سرکنگبین است اصلش این است که سرکه و غسل قاطی می‌کردند حالا دیگر به اصطلاح، تشریفات و

ترتیباتی دارد. سرکه صفرا را از بین می برد، عسل قوت می دهد ولی
مثنوی مولوی می گوید:

از قضا سرکنگبین صفرا فزود

روغن بادام خشکی می نمود

سکنجبین را می خوریم به قصد اینکه صفرا بر است ولی
صفرا را اضافه می کند. از قضا سرکنگبین صفرا فزود.

روغن بادام می خوریم برای لینت ولی روغن بادام خشکی
می نمود، به عکس می شود. طبیعتی که خداوند آفریده، همین
است. به هیچ وجه خلقت خداوند را از مسیر خودش منحرف نکنید
یعنی هرگز اشتباهاً برای اینکه صفرا را از بین ببرد، سکنجبین
ندهید. بگوید از قضا سکنجبین صفرا فزود و از خدا بخواهید این
کار را بکند، نه! از همان کاری که کرده، از سرکنگبین برای رفع
صفرا بدهید، بعد هم از خدا بخواهید که خدایا! آن اثر را بده، اثر را
از آن بر ندارد. اثری که ما، در هر چیزی قائلیم، آن اثری است که
خداوند به آن می دهد. ممکن است آن اثر را در یک لحظه ای بگیرد
ولی نه اینکه شما بخواهید، بنده هم بخواهم که آن اثر را بردارد،
نه! بهتر این است که همان اثری که خدا گفته، باشد. ما خودمان،
فکرمان، اراده مان، تمام وجودمان مطیع همان امری باشد که
خداوند گفته است یعنی برای خدا تبصره و استثناء قائل

نشویم، ان شاء الله.

می‌گوید:

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد

بوالعجب من عاشق این هر دو ضد

البته همه شاید درک نمی‌کنند ولی تفاوت حالات را ببینید،

همان است که:

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

اینها ضد هم هستند.

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آنچه را جانان پسندد

یکی شیطان را می‌پسندد، می‌گوید چون خدا تو را پسندیده

و خلق کرده، من هم تو را می‌پسندم ولی خوب است دنباله‌ی آن

بگوید، قَسَمش بدهد، بگوید حالا که ما اینطوری هستیم، تو را به

همان خدا قسم می‌دهم، من را اذیت نکن ولی فرشته‌ای، مخلوقی

که به قولی حالا چطوری حساب کردند؟ نمی‌دانم. هفتصد هزار

سال جزء ملائکه، در صف ملائکه شرفیاب می‌شد. یک مرتبه به

یک تلنگر افتاد. حتماً این قضیه یک سرّی دارد که ما نمی‌دانیم، از

آن مواردی هم هست که حالا نباید بدانیم برای اینکه خداوند با

شیطان کار دارد یعنی می‌خواهد او را به جان ما بیندازد. بنابراین من خودم جرأت نمی‌کنم به شیطان فحش بدهم، جز آنچه گفتند: **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**، خدایا! به خودت پناه می‌بریم، از شر همان شیطانی که تو بیرونش کردی ولی متأسفانه از وجود ما بیرونش نکردی، از آن عوالم خودش بیرونش کردی و به جان ما انداختی. به همین دلیل در بین عرفا بعضی‌ها می‌گویند که تمرّد از امر خدا نکرد. خداوند خودش قبلاً فرمود: **إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ**^۷، یک بشری که از خاک می‌آفرینم، خواهم آفرید. شیطان گفت: خودت که فرمودی که بشر از خاک است و خودت فرمودی که من از آتشم، خودت هم فرمودی که آتش مقدّم بر خاک است، پس من دچار اشتباه شدم، این یک نحوه‌ی دفاع است. یکی دیگر این است که می‌گوید: من به یکی که وعده کردم و به یکی که سجده کردم، عهد بستم، دیگر نمی‌توانم به دیگری سجده کنم (وحدت است) بعضی‌ها روی این نظر رفتند، گفتند: نه! خداوند او را می‌بخشد، ماها را نمی‌بخشد. راجع به شیطان خیلی حرف است، منظور این حالات مختلف عرفاست که هر کدام در یک حالتی هستند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۸

در مسأله‌ی بیعت و تجدید بیعت یک نکاتی است که باید گفته شود.

اصل بیعت یعنی اعلام توافق با خداوند یا نماینده‌ی خداوند که پیغمبر و ائمه هستند. ائمه هم به اجازه‌ی خداوند از طرف خودشان به دیگران اجازه می‌دادند که بیعت بگیرند. آن بیعت را نمی‌گفتند با او بیعت کردیم، می‌گفتند با پیغمبر بیعت کردیم. مثلاً زمان پیغمبر، علی علیه السلام را یک بار به یمن فرستادند که بیعت می‌گرفت. آنها هیچکدام، هیچوقت نمی‌گفتند ما بیعت کردیم با آقای فلان یا بیعت کردیم با علی در زمان پیغمبر. بیعت شان با پیغمبر بود برای اینکه این شخص به نمایندگی از طرف پیغمبر این کار را می‌کرد. پیغمبر البتّه مأمور الهی بود، همینطور در زمان ائمه. در زمان غیبت هم به اشخاصی اجازه‌ای دادند که در غیبت شان بیعت بگیرند که اقطاب ما باشند، بطور مستقیم از جانب خود امام، آن اوّلی‌ها بیعت می‌گرفتند مثلاً فرض کنید مالک اشتر زمان علی علیه السلام بود، بیعت می‌گرفت نه برای خودش، به عنوان اینکه من نماینده‌ی علی هستم. البتّه علی هم می‌گفت: بیعت با خدا می‌کنید. فقط علی نماینده‌ی الهی بود. در

۸. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۴/۴ ه. ش.

زمان غیبت، مشایخِ ائمه که همین اقطاب باشند، بیعت می‌گرفتند. اینها هم در واقع از بیعتی که می‌گرفتند ظاهراً آنها قطب را می‌دیدند، آن کسی که با او بیعت می‌کنند ولی بیعت اصلی با امام بود با پیغمبر بود و امام. بنابراین مشایخی که این اقطاب تعیین کردند که خودشان اجازه داشتند و اجازه داشتند دیگران را هم بفرستند، آنها برای خودشان بیعت نمی‌گرفتند که وقتی برایشان کسالتی پیدا می‌شد یا رحلت می‌کردند یا مشکلی بود، بگویند بیعت تمام شده، نه! بیعت با قطب است. با هر یک از مشایخ هم که بیعت کنید یا تجدید بیعت بعد از هر قطبی، در واقع آن بیعت با قطب است، مشکلی از این جهت پیدا نمی‌شود.

مسأله‌ی دنیا را که تقبیح کردند، گفته‌اند دنیا را به آخرت ترجیح ندهید، برای آخرت کار کنید و نه برای دنیا. دنیا نه این ثروت است. دنیا یعنی هر چه غیر از خداست. منتها دوست داشتن اینها هیچ اشکالی ندارد. دلبستگی به آنها یعنی بطوری که مثلاً اگر ثروت او را بگیرند، اگر سلامت او را بگیرند، خیلی عصبانی بشود، بد بشود، اینها همه عوارض است. اصل انسانیت، آن روح انسانی است. باید با آن روح، زندگی کند. البته این مشکل است که کسی که یک روز زندگی مرفه و آرامی داشته باشد بعد که به هم بخورد باز هم همانطور باشد، سرحال باشد، نمی‌شود. یک خرده فرق

می‌کند. آن «یک خرده فرق کردن» در اختیار ما نیست ولی در اختیار خودمان، نباید این حالت تغییر در ما پیدا بشود و نباید که این را بر آخرت ترجیح بدهیم یعنی خیلی چیزها هست، در طئی تاریخ بوده و هست و خواهد بود. به خصوص دستگاه‌های حکومت در زمان بنی‌امیه مثلاً می‌گفتند از امام برائت بجو، اگر نکنی شغلت را از تو می‌گیریم. در اینجا مسلماً آن شخص باید محبت امام را ترجیح می‌داد به همه‌ی شغل‌هایی که به او می‌دادند. استثنائاً مگر اینکه دوران تقیه بوده. در دوران ائمه برای اینکه پول و زور و عدد و مردم ساده‌ی عوام دنبال آنها بودند، ممکن بود اگر کسی این پیروان امام را یکی یکی محکوم کنند و از بین ببرند، در مکتب‌شان، در فکرشان رخنه‌ای واقع بشود، این است که گاهی دستور تقیه می‌دادند. تقیه این نیست که هر کسی هر کار دلش می‌خواهد بکند، بکند و بعد بگوید تقیه می‌کنم، نه! در چند مورد هم صریحاً هست که تقیه نباید کرد. یکی تقیه در مورد جان مؤمنی است که بگوید این کار را بکن اگر نکنی این رفقاییت، این دوستان و خانواده‌ات را از بین می‌بریم. اینجا دیگر چون خون آنهاست نباید تقیه کند باید صریحاً بگوید من هم با اینها رفیق هستم، هر فکری من می‌کنم اینها هم می‌کنند تقیه نباید بکنند. تقیه تنبلی نیست یعنی اینطوری که متداول شده، هر کسی هر کار

دلش می‌خواهد می‌کند بعد می‌گوید تقیّه کردم، تقیّه یعنی چه؟! اینها هیچکدام صحیح نیست.

یکی از مواردی که نباید تقیّه کند نامه‌ای است که مفصل نوشتند. به خصوص حالا که چشم من هم ضعیف شده ولی به هر جهت می‌خوانم. خونِ چشمم به گردن شماها. به هر جهت، با هر زحمتی باشد می‌خوانم و اگر جوابی داشت، جواب می‌دهم. مثلاً یک نفری نوشته است که شوهر من درویش شده، اوّل که ازدواج کردیم زندگی مان خوب بود، با هم خوب بودیم بعد که شوهرم درویش شد، خیلی هم اخلاقش بهتر شد زندگی مان راحت تر و بهتر بود ولی چه شد (حالا نمی‌گویم چه شد) که دومرتبه اخلاقش خراب شد و چنین شد و چنان شد. در این موارد فکر کنید، قاعداً به چنین کسی باید گفت خودتان نگاه کنید شما در این مدّت چه تفاوتی کردید؟ اصولاً هم می‌گویند مؤمن آینه‌ی مؤمن است، این البته در مورد همه، بیشتر به کار می‌رود، دیده می‌شود به خصوص در مورد زن و مرد، همسر. باید در رفتار خودتان نگاه کنید. حالا جهات مختلفی هست، وقتی اینطوری است دقیقاً باید فکر کنید، دو راه در زندگی بیشتر ندارید: یا با هم زندگی کردن و یا از هم جدا شدن. جز این دو راه، چاره‌ای ندارید. نمی‌توانید بگویید: می‌خواهم باشم، این هم خوب بشود. آن دیگر به اختیار شما

نیست، ممکن است بتوانید ولی عملاً به اختیار شما می‌شود. برای اینکه هر رفتاری که زن بکند در رفتار مرد مؤثر است و همچنین بالعکس. توقع زیاد از زندگی داشتن و اینکه از همان اوّلی که ازدواج کردید تا آخرِ زندگی، زندگی یک‌طور باشد، صحیح نیست. مسلماً زندگی‌ها فرق می‌کند. در اوّل ازدواج وقتی شما سهم‌گذاری بکنید، یک سهمی می‌دهید به اظهار محبت، یک سهمی می‌دهید به حلّ مشکلات، یک سهمی می‌دهید به دوستان تان ولی اوضاع اجتماعی طوری شده که مشکلات زیاد است، سهم مشکلات باید زیادتر باشد یعنی بررسی سهم مشکلات. این را نگوئید که اوّل تا از راه می‌آمد چنین، چنان بود ولی حالا نه! از اوّل که می‌آید مشکل اداری‌اش، مشکل کاری‌اش را می‌گوید. این طبیعی است، باید با همین بسازید. زندگی زیر و بم دارد، در ازدواج اختیار شما گرفته نشده فقط یک رابطه‌ی ارتباطی بین شما و همسر برقرار شده که زندگی شما در دیگری هم مؤثر است. غیر از همه‌ی مؤثرهای قبلی که در اوضاع اجتماعی می‌بینیم الان بیشتر رفتاری‌ها همین است. به این طریق با هم بسازید و دعا کنید که خداوند همه‌ی مشکلات را برطرف کند.

خیلی نامه‌ها از همین نوع می‌رسد که من جمع کردم، در مجموع آن، این مشکلات دیده می‌شود و زندگی آرام که گفتند، نه

اینکه دیگر هیچ مشکلی پیدا نشود. زندگی آرام یعنی دل تان آرام باشد و هر مشکلی هم که دارید، بدانید آن مشکل که ایجاد شده، خداوند ایجاد کرده، پس غرغر نکنید. حتی خداوند در سوره‌ای از عذاب‌ها ذکر می‌کند و می‌گوید: که «معدّبین»، آنهایی که عذاب می‌کشند به مأمورینِ عذاب که آنجا هستند التماس می‌کنند، می‌گویند اقلّاً یک روز از زحمت ما کم کن. آنها می‌گویند ما به میل خودمان نمی‌کنیم، ما مأموریم و باید بکنیم و بعد می‌فرماید: همان مأمورینِ عذاب هم، فرشتگان ما هستند. از نظر ما مأمور عذاب هستند ولی چه چیزی اینها را در نظر ما عوض کرده؟ اعمال ما، آنها را عوض کرده است. همانطوری که از این طرف هم عوض می‌کند. پیغمبر فرمود: شیطانِ من به دست من مسلمان شد، تسلیم شد یعنی عملِ پیغمبر موجب شد آنی که شیطان بود تبدیل به دوست شد، تبدیل به مسلم شد. حالا همین مشکلاتی هم که هست، این مشکلات را با هم باید بنشینید حل کنید. فکر نکنید تلافی این مشکلات را به سر همسرتان دریاورید. حالا من همسر می‌گویم برای اینکه یعنی هم شما، هم همسرتان، هم شوهرتان از زندگی عصبانی هستید، غذاها سوخته، به جای اینکه شوهرتان مثلاً می‌آید برای او طبق معمول غذا بیاورید بعد معذرت‌خواهی کنید، از چه کسی؟ از خودتان نه از شوهرتان. بعد بگویید که این

تقصیر من نیست، تقصیر گاز است، گاز یک مرتبه خودش زیاد می‌شود اینطوری می‌شود. با هم فکر کنید که دستگاه گازتان را امتحان کند. «با هم»، همسر که گفته‌اند یعنی همه‌ی راحتی‌ها، ناراحتی‌ها، زجرها و شادی‌ها، همه را با هم داشته باشید. چنین زندگی‌ای که داشته باشید، خود زندگی، امکانات فراهم شدن یک آخرت خوب را برای تان فراهم می‌کند که آخرت خوب چیزهای مختلفی دارد: از فرزندان خوب، از آرامش فکری خوب، از توفیق و موفقیت در خدمت به مردم و... به هرجهت سعی کنید با زندگی همسری با هم، هم شاد باشید، هم برای دیگران ایجاد شادی کنید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۹

نماز همانطوری که فرموده‌اند از اهمّ عبادات است و این عبادات توأم با یک حرکات بدنی است، رکوع، سجود، تشهد و امثال اینها. منطقیاً هم همینطوری است، برای اینکه بدن باید تابع روح باشد، تابع تصوّر باشد. وقتی که ما داریم عبادت می‌کنیم، بالاترین تکامل روحی را نشان می‌دهیم، مناجات با خدا. مسلماً بدن ما هم که یک وسیله‌ای است برای وجود ما، یک حرکتی، یک تأثیری می‌پذیرد. شاید به همین جهت هم هست یا بطور طبیعی و فطری که هر چیزی یک علاماتی به عنوان سمبل (یعنی نشانه) دارد. سمبل به عنوان نشانه، مظهر دارد.

اصلی به اصطلاح اظهار عبودیت به درگاه خداوند، فطری است. از همان بچّه که به دنیا می‌آید، دارد. این وقتی که به این وظیفه‌اش آگاهی پیدا می‌کند یعنی شاعر می‌شود به اینکه بنده‌ی یک بزرگی است که همه چیز بنده‌ی اوست، از آن لحظه در طلب این ارباب به قولی، این مولی برمی‌آید، از آن لحظه تا لحظه‌ای که برسد به خدمت این مولی و بیعتش را یعنی تسلیم خودش را اظهار کند، (البته چیزی نیست که در جهان تسلیم نباشد، همه تسلیم هستند.) به قول قرآن: النَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ^{۱۰}، درخت، ستاره،

۹. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۴/۵ ه. ش.

۱۰. سوره الرحمن، آیه ۶.

درخت یعنی از زمین، زیر زمین که ریشه می‌دهند تا آن ستاره که آن بالای بالاست، همه‌ی اینها در مقابل خدا سجده می‌کنند ولی مع‌ذلک می‌گویند از لحظه‌ای که به من انسانی که به من آگاهی دادی که بفهمم خوبی چیست؟ بدی چیست؟ عبادت چیست؟ از آن لحظه من این عبودیت را اظهار می‌کنم، من را بپذیر. آنوقت مظهر این، مصافحه‌ای است که می‌کنیم. بنابراین مصافحه را کم‌اهمیت نگیرید، مهمترین چیز است. منتها باید همان حالات معنوی که در حال طلب و در حال وصول، بیعت، وجود دارد در مصافحه نشان داده باشد.

از اولش که من گفتم مطالبه و اظهار بیعت و تقاضای قبول این بیعت یک امر اجباری نیست، امری نیست که ما تحکم می‌کنیم و می‌گوییم می‌خواهیم، نه! باید با حالت نیاز و حالت طلب باشد، شما اگر چیزی را می‌خواهید به دست بیاورید، همینطور نمی‌گیرید دم دستتان بگیرید ببندازید دور، نه! باید بدوید تا پیدا کنید یا اگر هم محبت کرد، به قول آن شعر مولوی:

آن حبیبان که طیبیان دلند

سوی رنجوران به پرسش مایلند

اگر هم آنطوری است که او شما را احضار کرده، مع‌ذلک

حالت شکرگزاری در چهره‌تان باید دیده بشود.

شکل بیعت که گفته اند متناسب با اعضای بدن است. اینهایی که می‌گویند چاکرا، اینها چیزهای بدنی است. در بدن انسان نقاط حسّاسی هست که آن نیروی معنوی ای که دارد از آنجا بیشتر است، یکی دست وقتی که دست می‌دهند.

البته مثلاً فرض بفرمایید در صفِ کوپن که آنوقت‌ها ما می‌رفتیم کوپن قند و شکر می‌دادیم. اگر صفی بود، یک، سه، چهار نفر اول را که صف می‌دید، بعد مابقی را، برای اینکه کار راحت‌تر باشد، متصدّی می‌گوید از این صف به بعد بنشینید، کوپن‌هایتان را بدهید. کوپن را که دادند دیگر لازم نیست خودشان بایستند. صاحب کوپن، کوپن را می‌گیرد، سهم‌تان همیشه محفوظ است. این سهم چه هست؟ زنه‌ار! زنه‌ار، در چنته‌تان سهام گل و ریحان باشد.

به هر جهت در مصافحه و در طلب و در تمام این چیزها باید خیلی دقت کنید، خیلی احترامات داشته باشید، احترام دیگران را حفظ کنید. این اجازه و امری که خداوند داده محترم است. مرحوم حاج علی آقای روح‌الامین را اغلب دیده‌اید چون هم خودش از طرف حضرت صالح علی‌شاه برای جمع‌آوری وجوهات و امثال اینها مأمور بود و هم پدرش حاج سیّد محمّد هادی. حاج سیّد محمّد هادی حجره‌ای در بازار داشت و تجارت می‌کرد مرحوم آقای

حاج شیخ عبدالله که بعداً هم شیخ‌المشایخ شدند، رحمت‌علیشاه لقب داشتند، ایشان یک مأموریتی از حضرت سلطان‌علیشاه و بعداً آقایان بعدی داشتند، باید مبلغ معین و مشخصی از وجوهات را می‌گرفتند و آن مصارف را انجام می‌دادند. مأمور این کار، آقای حاج شیخ عبدالله بودند. روح‌الامین می‌گفت: اوّل ماه که می‌شد، آقای حاج شیخ می‌آمدند حجره‌ی پدرم، جلویش می‌نشستند، مصافحه می‌کردند، آن مبلغ را می‌گرفتند که پدرم می‌گفت که آقای حاج شیخ! من خجالت می‌کشم شما جلوی من می‌نشینید. فرمودند: در این کار من باید به نزد تو احترام کنم.

حالا تمام دستورات و تمام صادرات از جانب بزرگان محترم است. خیلی سرسری نگیرید، مهم‌ترینشان همین مصافحه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ۱۱

همیشه در اوّل و آخر ماه رمضان یک جار و جنجالِ عقیدتی پیدا می‌شود. راجع به رؤیت ماه بارها صحبت شده، باز هم ان شاء الله صحبت خواهد شد.

اوّل ماه رمضان که این موجب گرفتاری نیست، بالاخره می‌شود حل کرد. همان یک روز احياناً بیشتر، آدم روزه بگیرد اشکال ندارد. به هر جهت در این موارد، حق آن است که مسلمین در هر گروهی، در هر مملکتی به نظر آن کسی که در رأسشان است و حرفش را قبول دارند، گوش بدهند. بنابراین ما هم برای اینکه از این جنجال به دور باشیم هر چه دولت اعلام کند از لحاظ اوّل ماه رمضان یا اوّل ماه شوّال، همان را ملاکِ نظر قرار خواهیم داد ان شاء الله. خداوند ان شاء الله از گناهان همه‌ی ما بگذرد.

در ماه رمضان مسافرت البتّه اشکالی ندارد یعنی احکامش را رعایت نکنید گناه ندارد، گرفتاری ندارد منتها برای اینکه راحت باشیم و به خصوص در این ایّامی که ماه رمضان در تابستان است، ماها هر چه ناراحتی کمتر داشته باشیم، بهتر این است که مسافرتی نکنیم.

حالا اگر هم به زیارت حرم حضرت رضا علیه السلام مشرف شدید و

۱۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۴/۶ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

بعد با اجازه‌ای که قلبتان از حضرت می‌گیرد به دربانان آن حضرت هم که تاج سر ما هستند، در بیدخت مدفون هستند، خواستید سری بزنید، اشکال ندارد منتها در مزار بیدخت به مناسبت، همان تذکرات و یادآوری‌هایی که قبلاً هم داده‌اند، خود من هم یادآوری کردم رعایت بفرمایید و این هم برای رعایت خودتان است و هم رعایت سایر زیارت‌کنندگان و هم زیارت خدام آن مزار و حتی اگر کمتر مسافرت در ماه رمضان به خصوص به گناباد، بیدخت انجام بدهید، بهتر است. ماه رمضان را مسافرت نکنید، بگذارید برای بعد.

ان شاء الله خداوند ما را در همه حال موفق بدارد. چه روزه بگیریم و چه حکم شرعی برای ما نگرفتن روزه است. به هر نحوی باشد، خداوند ما را ان شاء الله موفق بدارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ۱۲

قرآن برای ما و برای همه‌ی مسلمین جهان دستورالعمل است. غیر از آیات مربوط به دستورالعمل، یک آیاتی هم هست راجع به وقایعی که در خود صدر اسلام به وقوع پیوست. البته نصّ آنها یعنی عبارت آن مربوط به همان واقعه هست ولی مع ذلک در هر دورانی به نحوی جلوه دارد و باید در آن توجه کرد. فرض کنید مثلاً در مورد جنگ، یک جا می‌فرماید: وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^{۱۳}، در یک جنگی، در یک وقایعی بعضی از مسلمین سستی کردند یا متأثر و ناراحت شدند که عده‌شان کم است، گرفتاری دارند، این آیه آمد که نه! نگران نشوید شما پیروز هستید وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ، شما بالاتر هستید ولی این آیه همه جا هست. یک جای دیگر می‌فرماید: وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا^{۱۴}، اگر اینها آمدند کوتاهی کردند یعنی خضوع کردند، تواضع کردند تو هم فوری قبول کن (البته «فوری» آن فهمیده می‌شود عبارت ندارد) فَاجْنَحْ لَهَا.

عبارات، دستورات مختلف بود که در هر موردی هست. درست مثل زندگی یک انسان که در تمام طول زندگی حالات

۱۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۴/۶ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۱۳. سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

۱۴. سوره انفال، آیه ۶۱.

مختلفی برای او پیدا می‌شود. یک جایی باید سختی به خرج بدهد، خشونت به خرج بدهد، یک جایی هست باید ملایمت و نرمی به خرج بدهد و کوتاه بیاید. اینها را دیگر در مواردی که خود پیغمبر بود و رهبری مثل خود پیغمبر یا علی داشتند، هر چه آنها موقعیت را تشخیص می‌دهند، همان صحیح است ولی در سایر موارد ما خودمان باید با آن عقل شرعی، (در واقع عقل فقری) تشخیص بدهیم و اگر کسی راه به خدا داشته باشد و وظایفی که خدا گفته انجام بدهد، خداوند این تشخیص را به او عطا می‌کند. بنابراین هیچ آیه‌ی قرآنی را بطور مطلق نمی‌شود گفت یعنی همه جا نمی‌توانید بگویید که: *وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ*، در مواردی می‌توانید این را بگویید ولی در موارد دیگری، باید حرف دیگری بزنید و دستور دیگری. ان شاء الله خداوند ما را در هر موردی راهنمایی کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ۱۵

هر یک از حالات و حواس انسان‌ها، (البته حواس، منظور از احساس نیست)، حواسِ خمسَه است که حالا بیشتر هم می‌گویند. هر چه اینها اقدام می‌کنند و می‌شنوند، یک تعبیر و تفسیر الهی دارد ولی علمای مختلف هم به همین می‌پردازند.

مثلاً حرف زدن، مناجات، شعر خواندن، همه‌ی اینها، به صورت ظاهر یک عمل انسانی، عمل مادی است. عملی است که از سلسله‌ی دلایل و علّت‌های قبلی فراهم شده ولی این در کلام چطوری ظاهر می‌شود؟ یک مناجات الهی هم که می‌کنیم، کلماتی از دهان ما بیرون می‌آید. خدای نکرده هر خلاقی، ناسزایی هم که بر زبان ما جاری بشود، آن هم از زبان ما بیرون می‌آید، هر دو. اینها یک فرق دارد. آن فرق در کجاست؟ در برداشت ما از این کلام و در استنباطی که از معنای این کلام می‌خواهیم بکنیم.

اما از لحاظ یک عالم طبیعی، یا طیب، یا روانکاو، روانشناسی یا حتی این فیزیستی که امواج را بررسی می‌کند، از نظر اینها، می‌بیند همان که موقع آن ناسزا گردش کرده و این کلمات ناسزا بیرون آمد، همانطوری است که آن مناجات هم به همان طریق بیرون آمد یعنی همه‌ی اینها بعد از گردش به روح انسانی

۱۵. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۴/۷ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

برمی‌گردد یعنی آن مرحله و مرتبه‌ای که کارها را تقسیم‌بندی می‌کند، بنابراین در اینها، این دو جریانی که هر دو مثل هم هستند یعنی یک بیان ناسزا و کلمات ناسزا و یک مناجات الهی، مثل هم گردش کرده‌اند و تبدیل به این شده‌اند. این تفاوتشان چیست؟ و این تفاوت را چه کسی به آنها می‌گوید و در چه مرحله‌ای است؟

برای اینکه آن اول که انسانی را به یک عملی وا می‌دارد، انگیزه‌ی آن می‌شود به اصطلاح، این عمل، این مسأله در ذهن خود ماست. فارغ از همه‌ی جهاتِ مادی است یعنی آن کسی که حرفِ خوب می‌خواهد بزند و یا ناسزا بگوید، هر دو، آن حرفشان را از یک منبع دیگری می‌گیرند. یک منبع الهی هست که در این منبع الهی ناسزا را تشخیص می‌دهد و آنوقت دستور می‌دهد. این تفاوت‌ها در آن مرحله است و الا در این مرحله‌ی اول آن کسی که ناسزا گفته و آن کسی که مناجات کرده، هر دو یک‌طور گردش کرده‌اند ولی از آن اول، منبعی که موجب به وجود آمدنِ این دو تا شده، آن منبع خارج از این بدن است. وقتی به بدن آمد و تبدیل شد به کلامی که ما قصد داشتیم از اول که یک کلمه‌ای، یک حرفی بزنیم، تبدیل به اینجا شد، در این مسیر از بدن رد می‌شود، اختیاراتش با بدن است ولی آن مارکی که از اول به آن زده‌اند آن همیشه با آن هست و اثرش هم با این است. به اصطلاح

با این کلمات آخری است که ما بگوییم و این کلمات، حاکی از نتیجه‌ی آن اعمال است. به همین طریق تمام اعمالی که ما می‌کنیم، چه حرف زدن، چه خوردن، چه نوشتن، همه از یک منبعی دستور داده شده. وقتی ما می‌خواهیم حرفی بزنیم، تصمیم می‌گیریم و اراده می‌کنیم، می‌گوییم حرف می‌زنیم. یک منبعی تصمیم می‌گیرد که یک نوعی حرف بزند و آن تصمیم را به بدن اطلاع می‌دهد که اجرا کند.

مجازات البتّه بستگی به این امر دارد که اگر حرف خوب زدیم آسایش و اگر حرف ناسزا زدیم، ناآرامی و ناراحتی برایمان می‌آورد. همین وضع در تمام اعمال ما هست، از خوردن، پوشیدن، حرف زدن و به همین جهت هم شاید هست که، درست است، فرض کنید دست، مستقلاً کاری نمی‌کند. این دست وقتی کار می‌کند و آن کاری را می‌کند که اراده، تصمیم یا آن امر غیر مادی به او دستور می‌دهد: این کار را بکن. پس دست، پا، چشم، همه‌ی اینها، مأمور هستند ولی مأموری نیستند که معاف باشند، نه! نتیجه‌ی آن کاری که گفته شده و اینها انجام می‌دهند به خودشان می‌رسد. این است معنی اینکه در روز قیامت دست می‌گوید من چه کار کردم، *يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ*^{۱۶}،

دست و پا و اینها هر کدام، جداگانه شهادت می‌دهند.

البته یک بحث کلی هست که همه‌ی این شهادت‌ها، همه‌ی این چیزها در درگاه خداوند لزومی ندارد، برای اینکه خداوند که خودش از همه چیز آگاه است ولی خداوند برای این، این کار را می‌کند که بر خود شخص هم آشکار بشود که چه خوبی‌هایی دارد و چه خطاهایی؟ یعنی مجازاتی که می‌کشد، بفهمد این مجازات در مقابل چه کاری است؟ یا پاداشی که می‌گیرد، بفهمد که این پاداش در برابر چه کار است؟ البته در موردی که به نفع انسان است یعنی دست شهادت می‌دهد کارهای خوبی را که کرده، پاداش خوب می‌رسد ولی اگر کار بدی هم کرده باشد، خدا پاداش می‌گذارد.

درست است که پا، دست، وجود جداگانه‌ای نیست ولی چون خداوند به این انسان: *إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ*^{۱۷} از گل آفریده و به او شخصیت مستقل داده در مقابل خدا شخصیت دارد، راه مستقیم و غیر مستقیم را خداوند نشان می‌دهد، مع ذلک این موجود که خود خداوند به آن جداگانه یک شخصیت داده، می‌گوید: *اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ*^{۱۸}، راه صحیح را به ما نشان بده. ما را آفریدی، هدایت کن.

۱۷. سوره ص، آیه ۷۱.

۱۸. سوره فاتحه، آیه ۶.

وقتی دست و پا هر کدام جداگانه بر اعمال خود شهادت می دهند، این شهادت برای این است که بر خود شخص آشکار بشود که این دستی که در اختیار تو بوده این کارها را کرده، چه خوب، چه بد. آنوقت در آن آخر خدا می فرماید که آیا من به شما این را نگفتم؟ همه می گویند چرا، گفتی ولی:

مواذقالبی تشویش دارم

گنه از برگ و بارون بیش دارم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ۱۹

در ماه رمضان یک محدودیت‌هایی برای انسان مقرر شده این محدودیت‌ها به نفع انسان است به نفع آن معنویت انسان است یعنی در واقع به ما ثابت می‌کند درست است که بشر یک موجود زنده‌ای است و خود همین زندگی کردن، نیرو مصرف می‌کند. یک طفلی که از قنداقه به قولی بزرگ می‌شود تبدیل می‌شود به یک بچه‌ی مدرسه‌رو، همین بزرگ شدن‌ها و اینها یک نیرویی مصرف می‌کند ولی همانطور که خود وجود انسان نیازمند به وجود جسم و بدن است، همانطور بزرگ شدن و تکامل و تغییر آن هم احتیاج به یک نیروی مادی دارد ولی برای اینکه بشر دچار اشتباه نشود و امکان این باشد که متوجه بشود، خداوند این را مقرر کرده که بدانیم از آن مقداری که مصرف می‌کنیم چه آب، چه غذا و چه غیره اگر خیلی هم کم می‌خوریم، اثری ندارد. شما اگر منظم روزه بگیرید بعد از آخر ماه، ممکن است لاغر شده باشید که این حالا نه به خاطر روزه، به خاطر رژیم لاغری، خیلی‌ها خوب است که روزه بگیرند، بهترین دوا است ولی با آن لاغری نه تنها از نیرو و فعالیت‌تان کم نشده همان قدری که لاغر شدید نگویید کم شده بلکه بیشتر شده و قدرت روانی‌تان بیشتر هم شده. جهت آن هم

این است که شما وقتی که یک نحوه‌ی خاصی غیر از آنچه متداول بوده و برای خودتان هم بوده بخواهید داشته باشید، برای ادامه‌ی آن وضعیت باید نیرو مصرف کنید یعنی شما عادت داشتید که تا بلند شدید، یک صبحانه‌ای بخورید ولو مثلاً هیچ چیزی نباشد، اداره می‌خواهید بروید یک لقمه برمی‌دارید. این عادت غیر از مصرف این صبحانه برای بدن، یک عادت هم هست که ما اسیر عادت هستیم، آن هم بحث مفصلی است که اشاره شده ولی روزه به شما نشان می‌دهد که وقتی بلند شدید می‌خواهید بروید اداره، دیگر لقمه نگیرید که یک لقمه بگیرید در جیب‌تان یا در کیف‌تان که بین راه بخورید، نه! یادتان است. نیرو مصرف می‌کنید که یادتان باشد برای اینکه نباید صبحانه‌ای بخورید یعنی در واقع تمام این نیروهای بدن، نیروهای معنوی بدن و نیروهای ظاهری بدن را در اختیار اراده‌ی شما قرار می‌دهد.

مثلاً در قرآن هست که خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ^۱، بعد که این خلق تمام شد، خداوند به او می‌گوید: از قانون اطاعت می‌کنید؟ قَالُوا بَلَىٰ أَنه‌ا گفتند: بله! خدا تهدید هم می‌کند می‌گوید: اطاعت می‌کنید یا شما را به زور بیاورم؟ می‌گویند: قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ^۲، طَائِعِينَ^۲، نه، ما خودمان اطاعت می‌کنیم. این روال طبیعت است،

۱. سوره طلاق، آیه ۱۲.

۲. سوره فصلت، آیه ۱۱.

است، پس در این وسط اگر خداوند یک روانی معین کرده برای غذای تان و همه‌ی برنامه‌های تان، بعد روزه را آورده یک مقداری از آن ادعاها که گفته، برای آن استثناء قائل شده. گفته دوازده ماه است از این دوازده ماه یک ماه آن باید جداگانه باشد، یک طور زندگی جدیدی داشته باشید. این تغییر وضع زندگی، شما را از اطاعت عادت آزاد می‌کند. خیلی کسالت‌های روانی که دیدید از روی عادت است، اینهایی که بی‌اختیار مثلاً دست‌شان گاهی تکان می‌خورد نه آنی که بدنی است بعضی‌ها هستند دیدید یک حرکاتی هر چند وقتی یک بار می‌کنند، اینها همه عادت است منتها به اندازه‌ای قوی شده که بر جسم تحمیل شده. خداوند نمی‌خواهد شما مطیع هیچ چیزی باشید، نه مطیع عادت باشید، نه مطیع شکم باشید، نمی‌خواهد مطیع هیچکدام باشید، برای اینکه خداوند شما را آفریده برای اینکه از خودش اطاعت کنید. این از فواید روزه است یعنی روزه یک عبادتی است که خودش، شما را آماده می‌کند برای سایر عبادات. یک دعاهایی هم دارد منتها ما بدون توجه به معنا و بحث در معنا می‌خوانیم. به شما می‌فهماند که اینجا این عبادت برای این است که سایر عبادات تان درست باشد و فقط به درگاه خدا باشد.

خداوند چون همه چیز را تحت اراده‌ی خودش درآورد، اول

وقتی اینها را آفرید، گفت که اطاعت می‌کنید یا به اطاعت وادارتان کنم؟ *فَالْتَأْتَيْنَا طَائِعِينَ*. این همه ستاره‌هایی که شب‌ها می‌بینید هر کدام یک دنیایی است، اینها با این سرعت می‌گردند هیچ به هم نمی‌خورند. برای اینکه همه از آن قانونی که باید بگردند، اطاعت می‌کنند. گاهی بعضی جهات دیده شده که هنوز نفهمیدند چرا؟ یک ستاره‌ای از مسیر خودش خارج می‌شود، ساقط می‌شود. می‌خورد به یک ستاره‌ی دیگری مثل خودش، هر دو ساقط می‌شوند. این آن تهدیدی است که خدا گفته: اگر اطاعت نکنید به زور به اطاعت وادارتان می‌کنم. اینها را خداوند از بین می‌برد. انسان هم مثل یکی از مخلوقات دیگرش هست، مثل حیواناتی است که آفریده، انسان هم یک حیوانی است. این حیوان هم در آن روزی که خدا پرسید: اطاعت می‌کنید یا نه؟ اینها هم بودند، حیوانات هم بودند. همه‌ی اینها گفتند: بله، ما آمدیم. بنابراین انسان هم اگر فقط حیوان باشد، مشمول همین قاعده می‌شود یعنی او هم در روز الست گفته است: بله، ما اطاعت می‌کنیم ولی خداوند در مورد انسان یک چیز خاصی گفته یعنی وقتی همه چیزها را آفریده و درست شده، آنوقت انسان را آفریده. در مورد آن مخلوقات دیگر که داشته، هیچ وقت چیزی به دیگری نگفته. هر وقت اراده کرده، آفریده یعنی همان اراده‌اش، آفرینش است ولی در

مورد انسان، همان اول که قصد داشت بیافریند گفت: **إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعْوَاهُ سَاجِدِينَ**^۱، گفت که من می‌خواهم از گل یک انسانی بیافرینم، وقتی آفریدم همه‌تان سجده کنید. به همه خبر داد، خلقت انسان را مثل یک خبر مهمی به دیگران خبر داد. بعد هم که هنوز در گل بود به اصطلاح (گل یعنی خمیره)، آنوقت به این انسانی که هنوز انسان نشده بود، فرمود: **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟**^۲ چون در وقتی که این صحبت را با سایر مخلوقات می‌کرد، گفت اطاعت می‌کنید یا نه؟ این انسان نبود وجود نداشت. حالا که این را جداگانه به وجود آورده به او می‌فرماید که: **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟** آیا من خدای شما نیستم؟ یعنی آن خبری که گفته بودم به همه و شما نشنیدید، حالا شامل شما هم نمی‌شود؟ قبول دارید؟ **قَالُوا بَلَىٰ**، همه گفتند: چرا. آنوقت انسان هم شد مثل آنها یعنی اطاعت از خداوند جزء فطرت انسان هم شد. وقتی انسان جداگانه بود و خداوند به او فرمود: **إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعْوَاهُ سَاجِدِينَ**، در هیچیک از موجودات دیگر، خداوند از خودش چیزی قاطی نکرده بود. همینطوری فرموده بود باش، آنها هم بودند، به وجود آمدند. در مورد انسان از خودش چیزی قاطی کرد، چی؟ **وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ**

۱. سوره ص، آیات ۷۲-۷۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

رُوحی، از روح خودم در او دمیدم. پس این انسان که یک قطعه‌ای از روح خود خداوند دارد، این انسان مجزاً از آن‌های دیگر است. این انسان تمام آن خصوصیتی که در خدا هم هست، باید داشته باشد.

همانطوری که خدا همه‌ی موجودات را تحت اختیار خودش دارد، می‌خواست که این وکیل هم که این را خلیفه‌ی خودش در زمین کرده، *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۳*، این را جانشین خودش کرده، این هم آن خصوصیات را داشته باشد. به انسان می‌گوید که (نه اینکه به زبان بگوید) مگر من تو را نیافریدم که خلیفه‌ی من باشی؟ چرا. پس هر چه من دارم باید داشته باشی. بله، هر چه لطف کنی، دارم. آنوقت خداوند یکی یکی قدرت‌هایی به او داد. به این طریق به انسان گفت همه چیز را خودت بگرد تا در اختیار خودت درآوری. من باد را وقتی کوشش کردی در اختیار تو قرار دادم. ابر و آسمان‌ها را در اختیار تو قرار دادم که ابرها را خشک کنی، ببری یا ابرها را باران‌زا کنی. به این طریق در واقع عبادت را هم تمرین اینک ما بنده‌ی خداییم و نمونه‌ی خدایی، باید به کار ببریم یعنی خلیفه هم وقتی هستیم همه‌ی آن اختیارات موکل را داریم. حالا این است که روزه اگر هم زحمت دارد، خداوند این را به عنوان تکامل و

۵۴ / گزیده‌هایی از بیانات خرداد ۱۳۹۳ (قسمت سوم) و تیر ۱۳۹۳ (قسمت اول)

کمال برای انسان قرار داد که مهمترین قدرت که خداوند به ما داد، این است که قدرت بر نفس خودمان داشته باشیم. آخرین قدرت و بالاترین قدرت همین است که انسان بر خودش مسلط باشد، بر خودش قدرت داشته باشد، این تمرین را خداوند به ما داد. ان شاء الله ما موفق باشیم هم به انجام آن، هم به درک معنای آن، ان شاء الله.

فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی ^۱ زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی ^۲ (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی ^۳ از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه‌ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک شنبه، چهارشنبه، پنج شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

۲۰۰	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
۱۰۰۰	۷	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۴-۱۳۸۲ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)
۱۰۰۰	۸	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۷-۱۳۸۴ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)
۱۰۰۰	۹	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
۱۰۰۰	۱۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹
۱۰۰۰	۱۱	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
۱۰۰۰	۱۲	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
۱۰۰۰	۱۳	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸
۱۰۰۰	۱۴	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)
-	-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
۱۰۰۰	۱۵	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امر به معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۳۵۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۷ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین، اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۳	